جلسه 20- 1262

**سه‌شنبه - 20/11/۹4**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به شبهه اختصاص صحیحه اولی زراره بود به استصحاب بقاء وضوء.

در جواب سوم گفته شد که انه علی یقین من وضوئه و لاینقض الیقین ابدا بالشک علت جزاء محذوف هست، یعنی و ان لم یستیقن انه نام فلایجب علیه الوضوء لانه کان علی یقین من وضوئه و لا ینقض الیقین بالشک، و علت معمم هست.

مرحوم آقای خوئی در تقریب اینکه علت معمم هست فرمود: تعلیل چون به امر ارتکازی هست و اشاره می کند این تعلیل به یک امر مرتکز در اذهان، طبق همان عموم ارتکاز این حکم هم به استصحاب ثابت خواهد بود و اختصاص به استصحاب وضوء نخواهد داشت.

یکی از اشکال هایی که ما کردیم این بود که با احتمال اینکه لام الیقین لام عهد باشد کانه امام فرموده اند که و الا فانه علی یقین من وضوئه ولاینقض هذا الیقین بالشک، آیا باز شما تعمیم می دادید این استصحاب را؟

در جواب این اشکال گفته می شود که اگر تعبیر هذا الیقین بکار برود خودش قرینه است بر اینکه امام نمی خواهند با این بیان عموم استصحاب را بفهمانند، اما در صحیحه که نیامده هذا الیقین، بلکه فقط شبهه است که لام برای عهد ذکری باشد، و این شبهه را ارتکازیتِ علّت از بین می برد، ارتکازی بودن اینکه نقض نشود یقین به شک در هیچ کجا، این قرینه می شود که بگوئیم لام الیقین لام عهد نیست بلکه لام جنس است.

اقول: به نظر ما این دفاع از آقای خوئی تمام نیست، برای اینکه حالا اگر بجای هذا الیقین روایت اینطور بود: ان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء لانه علی یقین من وضوئه ولاینقض یقینه بالشک، این شخض که شک دارد خواب رفته وضوء بر او واجب نیست چون او یقین به وضوئش داشت و یقینش را با شک نباید نقض کند، عرف استفاده تعمیم نمی کند، حالا بجای یقینه گفته اند الیقین، استفاده تعمیم به این مقدار مشکل هست.

آقای صدر فرموده اند که ما یک بیانی داریم وفاقا للمحقق العراقی که عمومِ این علت را اثبات می کند، حالا غیر از این مطلب که ایشان فرمود که این نقض یقین به شک نکردن مطابق میل عقلائی است، ولو مطابق با بناء عقلاء در مقام احتجاج نباشد اما مطابق با میل عقلائی است، و چون میل عقلاء به بناء بر حالت سابقه اختصاص به شک در بقاء وضوء ندارد عرف استفاده می کند که در این خطاب هم یقین به وضوء خصوصیت ندارد.

اقول: ما این را نپذیرفتیم، گفتیم برفرض میل عقلائی باشد طبق استصحاب، اما این ظهور نمی دهد به خطاب که امام می خواهند میل عقلائی را در جمیع موارد بپذیرند، بله ارتکاز عدم فرق بحث دیگری است، مثل اینکه رجل شک بین الثلاث والاربع قال یبنی علی الاربع، عقلاء می گویند ما که حکم بناء بر اکثر نداریم بین خودمان، اما ارتکاز عدم فرق بین زن و مرد در این سری از احکام ما داریم، ارتکاز عدم الفرق، او خوب است، او ظهور می دهد به خطاب، آنوقت رجل می شود ظاهر در مثال زدن مثل زید فعل کذا، اینجا که اینطور نیست که ارتکاز عقلاء بر این باشد که فرقی بین یقین به وضوء در جریان استصحاب با سایر موارد نیست، صرف اطلاق میل عقلاء هست، اینکه به معنای ارتکاز عدم الفرق نیست.

غیر از این بیان یک بیان دیگری دارد آقای صدر در تأیید محقق عراقی، فرموده اند: گاهی قیاس به شکل مفاد کان ناقصه بیان نمی شود، بلکه قیاس به شکل مفاد کان تامه بیان می شود، چطور؟ فرموده اند گاهی ثبوت حد اوسط برای حد اصغر نیاز به توضیح دارد، مثل العالم متغیر، باید توضیح بدهیم، والا بگوئیم هذا عالم کسی متوجه نمی شود که یعنی هذا متغیر، باید به نحو مفاد کان ناقصه بگوئیم که العالم مغیر، ولی گاهی ثبوت حد اوسط برای حد اصغر واضح است، مثل اینکه می خواهیم اثبات کنیم که انسان گرسنه می شود خوب می توانیم بگوئیم انسان موجود زنده است و موجود زنده گرسنه می شود پس انسان گرسنه می شود، اما چون واضح است که انسان موجود زنده است ما دیگر نمی آییم به لسان کان ناقصه بیان کنیم و بگوئیم الانسان حیوان ناطق والحیوان الناطق حیوان و الحیوان یجوع فهذا یجوع، بلکه اشاره می کنیم به انسان می گوئیم هذا حیوان ناطق، بعدش نمی گوئیم و الحیوان الناطق حیوان، بلکه بلافاصله بعدش می گوئیم والحیوان یجوع فهذا یجوع، این جمله که الحیوان الناطق حیوان را دیگر نمی گوئیم چون واضح است، این را حذف می کنیم بجایش می گوئیم: هذا حیوان ناطق والحیوان یجوع، آن مقدمه را حذف می کنیم چون واضح است، نیازی نیست مقدمه واضحه را بگوئیم، چرا اشاره کنیم به انسان بگوئیم هذا حیوان ناطق بعدش بگوئیم و الحیوان الناطق حیوان، این جمله ثانیه گفتن ندارد که، چون واضح است، می گوئیم هذا حیوان ناطق و الحیوان یجوع، دیگر نمی آییم جمله ثانیه را که والحیوان الناطق حیوان را بیان کنیم در عبارت، چون توضیح واضحات است.

ایشان فرموده صحیحه زراره هم همینطور است، در صحیحه زراره می گفت که هذا یقین بالوضوء، بجای اینکه بگوید والیقین بالوضوء یقینٌ، دیدند این توضیح واضحات است، لذا سریع گفتند والیقین لاینقض بالشک، اینکه بیایند بعد از هذا یقین بالوضوء بگویند والیقین بالوضوء یقینٌ بعدش بگویند والیقین لاینقض بالشک، دیدند الیقین بالوضوء یقین توضیح واضحات است و گفتن ندارد، لذا آنرا حذف کردند، وقتی حذف کردند شد مفاد صحیحه زراره، شد هذا یقین بالوضوء والیقین لاینقض بالشک فهذا لاینقض بالشک، مطلب تمام شد دیگر، حد اوسط این بود که الیقین بالوضوء یقین، آن را حذف کردند چون توضیح واضحات است، همینکه گفتند هذا یقین بالوضوء به نحو اثبات کان تامه، حالا اسمش را می گذارد کان تامه یعنی الیقین بالوضوء موجود، دیگر ادامه ندادند که الیقین بالوضوء یقینٌ، چون هر عاقلی می فهمد که یقین به وضوء یقین است، لذا دیگر نیازی به گفتن نداشت، گفتند الیقین بالوضوء موجود، بجای اینکه بگویند والیقین بالوضوء یقین و توضیح واضحات بدهند سریع آمدند سراغ کبری و گفتند که والیقین لاینقض بالشک.

اقول: انصاف این است که این مطلب در صورتی درست است که واقعا حد اصغر ما یقین به وضوء باشد، در این صورت بله مطلب خوبی است که دیگر نیاز نبود بگویند الیقین بالوضوء یقینٌ، بلکه می گویند هذا یقین بالوضوء و بلافاصله بعدش می گویند والیقین لاینقض بالشک، ولی به شرط اینکه حد اصغر یقین به وضوء باشد، بعد می گوئید حد اوسط این است که هذا الیقین بالوضوء یقین، آن یقین می شود حد اوسط که چون توضیح واضحات بود دیگر نگفتند، اما دیروز عرض کردیم حد اوسط یقین نیست، ضمیر در انه به یقین برنمی گردد بلکه به رجل برمی گردد، هذا الرجل کائن علی یقین بالوضوء و الکائن علی الیقین بالوضوء لاینقضه بالشک فهذا الرجل لاینقض یقینه بالشک، حد اصغر هذا الرجل است،{البته نیازی نیست کائن را در تقدیر بگیریم، این مهم نیست برای توضیح مطلب ذکر کردیم، حالا بجایش بگوئید والرجل علی یقین من وضوئه، حالا ما گفتیم شما که کائن را در تقدیر می گیرید ما هم مماشات کردیم گفتیم این عبارت را بهتر و زیباتر می کند اما نیازی نیست، لذا می توانیم بگوئیم هذا الرجل علی یقین من وضوئه یا هذا الرجل متیقن بوضوئه و المتیقن بالوضوء لاینقض یقینه بالشک فهذا الرجل لاینقض یقینه بالشک}، این حد اصغر را شما چرا یقین به وضوء می گیرید، حد اصغر هذا الرجل است، فلا یتم دفاع السید الصدر عن المحقق العراقی.

یک مطلبی در مباحث الاصول هست آنرا هم عرض کنم:

در مباحث الاصول گفته شده است که بعد از اینکه انه علی یقین من وضوئه شد علت جزاء محذوف، شد وان لم یستیقن انه نام فلا یجب علیه الوضوء لانه علی یقین من وضوئه ولاینقض الیقین ابدا بالشک، در مباحث گفته اند که ظاهر تعلیل در این است که خصوصیت مورد الغاء می شود، ولو این خصوصیت مورد در جمله تعلیل آمده باشد، خصوصیت مورد با این تعلیل عرفا الغاء می شود حتی اگر این خصوصیت در آن تعلیل اخذ شده باشد، مثل لاتشرب الخمر لاسکاره، این ضمیر به خمر بر می گردد، ولی عرف الغاء می کند خصوصیت مورد را، می گوید خمر مورد است، این مورد ولو اخذ شد در تعلیل چون لاسکاره ضمیر برگشت به خمر، اما چون خصوصیت مورد است عرف با تعلیل الغاء می کند خصوصیت مورد را.

و اینکه محقق نائینی فرق می گذارد بین لاتشرب الخمر لانه مسکر می گوید خصوصیت خمر الغاء می شود، اما لاتشرب الخمر لاسکاره می گوید شاید علت حرمت خمر اسکار الخمر باشد نه مطلق اسکار، این عرفی نیست، عرف الغاء خصوصیت می کند از مورد چه در لاتشرب الخمر لانه مسکر و چه در لاتشرب الخمر لاسکاره، والا اگر خصوصیت مورد را الغاء نکند در هر دو جمله ضمیر بود که به خمر بر می گشت، لاتشرب الخمر لانه مسکر، لاتشرب الخمر لاسکاره، هر دو ضمیر دارد که به خمر بر می گردد، اما چون خصوصیت مورد است عرف الغاء می کند.

آنوقت گفته می شود که در این صحیحه هم خصوصیت وضوء خصوصیت مورد است، حتی اگر در تعلیل هم اخذ بشود، بگویند لانه کان علی یقین من وضوئه، اما عرف می گوید این وضوء خصوصیت مورد است، و در تعلیل هم که اخذ شده چون مورد است، و با همین تعلیل الغاء می کنیم خصوصیت داشتن مورد را، چطور شما در لاتشرب الخمر لاسکاره خصوصیت خمر را الغاء می کردید، اینجا هم لایجب علیه الوضوء لانه علی یقین من وضوئه خوب این وضوء هم خصوصیت مورد است این را هم الغاء می کنیم می شود لانه علی یقین.

در مباحث الاصول از این وجه جواب داده اند، گفته اند که در مثال لاتشرب الخمر لاسکاره این بیان خوب است، خصوصیت مورد در تعلیل که اخد شده عرف الغائش می کند می گوید از باب اینکه مورد بود ذکر کردند، ولی در این صحیحه وضوء بما هو متعلق الیقین که در خطاب اخذ نشده بود، باید این خصوصیت مورد در خطاب بیاید مثل لاتشرب الخمر که در خطاب آمد بعد که می گویند لاسکاره و ضمیر بر می گردد به این خمر بگوئیم چون در جمله معلل یعنی جمله ای که تعلیل برای او ذکر می شود در خطاب جمله معلل خمر آمد ضمیر لاسکاره را هم آورده اند تا به او برگردد، والا هدف دیگری ندارند، هدفشان این نیست که بگویند اسکار خمر خصوصیت دارد، خوب در جمله معلل در صحیحه زراره مگر وضوء بما هو متعلق الیقین آمد؟ آن جزاء محذوف این است که لایجب علیه الوضوء، تجدید وضوء واجب نیست، اما انه علی یقین من وضوئه که این وضوء همان وضوء نیست، یقین دارد به وضوء سابقش، انه علی یقین من وضوئه این وضوء غیر از آن لایجب علیه الوضوء هست که در تقدیر است، لایجب علیه الوضوء یعنی لایجب علیه احداث الوضوء لایجب علیه تجدید الوضوء، این انه علی یقین من وضوئه که آن وضوء نیست، بلکه این وضوء همان وضوء سابق است، انه علی یقین من وضوئه السابق، اینکه در جمله معلل ذکر نشده است که، اگر در جمله معلل ذکر می شد یقین به وضوء یا آن وضوء متیقن سابق می گفتند و ان لم یستیقن انه نام فوضوئه باق تعبدا لانه علی یقین من وضوئه، این خوب بود، فوضوئه باق یعنی همان وضوء سابق، در جمله آمد، آنوقت لانه علی یقین من وضوئه هم همان وضوء تکرار شد، عرف می گوید که مثل تکرار لاتشرب الخمر لاسکاره است که با ضمیر تکرار شد خمر و خصوصیت الغاء می شود از او، اما اینجا که اینطور نیست، اینجا عرف می گوید که اگر آن مقدر این باشد که و ان لم یستیقن انه نام فوضوئه باق لانه علی یقین من وضوئه، بله در این صورت این وضوء که متیقن است همانی است که گفتیم وضوئه باق که در سابق افاده شد ولو به نحو تقدیر، حالا در جمله تعلیل او را اخذ کردیم تا اشاره کنیم به مورد، اما فلایجب علیه الوضوء که در تقدیر می گیریم غیر از این علی یقین من وضوئه هست، اینها دو تا وضوء است، علی یقین من وضوئه یعنی علی یقین من وضوئه السابق، اما لایجب علیه الوضوء یعنی لایجب علیه تجدید الوضوء فی المستقبل.

در تعلیقه مباحث الاصول مطلبی مطرح کرده اند که خالی از فائده نیست او را هم بگوئیم و از این بحث بگذریم: ایشان فرموده اند که عرف نگاه می کند به این جمله تعلیل، ببیند مورد در این جمله تعلیل در موضوع اخذ شده یا در محمول، اگر خصوصیت مورد عرفا در موضوع این جمله تعلیلیه اخذ شده می گوید الغاء می شود این خصوصیت، اما اگر در محمول اخذ شده الغاء نمی شود، بعد مثال می زند، می گوید در یحرم الخمر لانه مسکر، خمر موضوع اخذ شده در جمله تعلیل، جمله تعلیل لانه مسکر است، ضمیر که رجوع به خمر می کند در موضوع این جمله اخذ شد، عرف الغاء خصوصیت می کند از آن، حالا اینی هم که در متن مباحث الاصول آقای صدر گفته اند که آنی الغاء می شود خصوصیتش که در خطاب ذکر بشود، نه، مهم این است که در موضوع تعلیل اخذ بشود نه در محمول آن، این مهم است، ولذا اگر طرف می خواهد انار بخورد بگوئیم لاتأکل هذا لان الرمان حامض، با اینکه رمان در جمله معلل یعنی در لاتأکل هذا اخذ نشده، بله رمان مورد است اما در خطاب اخذ نشد، گفت لا تأکل هذا، در خطاب نیامد لا تأکل الرمان، ولی مهم نیست، مهم این است که در جمله تعلیل این رمان موضوع اخذ شده است، لان الرمان حامض، عرف الغاء می کند می گوید مهم حموضت است، لذا اگر ترشی یا سرکه هم جلوت بود نخور، اما اگر در محمول اخذ بشود، مثلا بگوید لاتأکل الرمان لانه رمان حامض، در محمول اخذ شد، دیگر عرف الغاء خصوصیت نمی کند، می گوید نخور انار را چون او انار ترش است، می گوید شاید انار ترش یک سمی دارد برای آدم سرماخورده که چه بسا ترشی های دیگر آن سم را ندارند، لاتأکل الرمان لانه رمان حامض که در محمول جمله تعلیل اخذ کردیم، و این هم ظهور دارد در محمول اخذ شده، چون اگر نمی خواستید در محمول اخذ کنید برای چی تکرار کردید، خوب می گفتید لاتأکل الرمان لانه حامض، اینکه آمدید به شکل اسم ظاهر تکرارش کردید گفتید لاتأکل الرمان لانه رمان حامض، این نشان می دهد که می خواهید در محمول جمله تعلیل اخذش کنید، لذا دیگر نمی شود الغاء خصوصیت کرد.

بعد هم ایشان می گوید ما گیر ادبیات هم نیستیم که در ادبیات بگویند این موضوع جمله تعلیل است یا محمول آن، مهم فهم عرفی است نه ادبیات، ولذا اگر اشاره کنند به انار بگویند لاتأکل هذا لحموضة الرمان ما الغاء خصوصیت می کنیم، مهم نیست که علمای نحو چه می گویند، مهم این است که عرف فهم عرفیش این است که در این لحموضة الرمان رمان موضوع است و حموضت محمول، این فهم عرفی مهم است، و در موضوع تعلیل اخذ شده به نظر عرفی، و اخذ مورد در موضوع تعلیل این مشکل ایجاد نمی کند و عرف الغاء می کند خصوصیت را.

ولذا ایشان نتیجه می گیرند، می گویند اگر والا فانه علی یقین من وضوئه اینجور باشد که ان لم یستیقن انه نام فوضوئه باق والیقین بالوضوء لاینقض بالشک، این ظاهرش این است که موضوع تکرار شده مهم نیست، بگوید ان لم یستیقن انه نام جزاء مقدر این باشد که فوضوئه باق، بعد بگوید والیقین بالوضوء لاینقض بالشک، خوب شما مورد را در موضوع تعلیل اخذ کردید، چون مورد وضوء است و شما در موضوع تعلیل هم آمدید همان وضوء را اخذ کردید، گفتید وضوئه باق لان الیقین بالوضوء لاینقض بالشک، یقین به وضوء را در موضوع این تعلیل اخذ کردید، این تکرار در موضوع تعلیل است که عرف الغاء می کند خصوصیتش را می گوید چون مورد بود ذکر کردند، مثل لاتأکل الرمان لانه حامض.

اما مشکل این است که وضوئه باق را شما از کجا در تقدیر می گیرید؟ آنی که در تقدیر است فلایجب علیه الوضوء هست، و تعلیل هم حد اصغرش هذا الرجل است، هذ الرجل علی یقین من وضوئه، تعلیل این است دیگر، می گوید ان لم یستیقن انه نام لایجب علیه الوضوء، مورد این است که لایجب علیه تجدید الوضوء، بعد در تعلیل آمدید گفتید که لان هذا الرجل علی یقین من وضوئه والیقین بالوضوء لاینقض بالشک، خوب مورد عبارت است از بحث وجوب وضوء بر این شخص، این مورد است، این مورد را که در موضوع تعلیل اخذ نکردید، مورد یجب علیه الوضوء است و در موضوع تعلیل که این را اخذ نکردید، شما آمدید گفتید که موضوع تعلیل این است که هذا الرجل علی یقین من وضوئه والیقین بالوضوء لاینقضه الرجل بالشک، اگر مورد تعلیل را وضوئه باق بگیریم بعد الیقین بالوضوء را هم موضوع تعلیل بگیریم، این خوب است الغاء خصوصیت می کنیم، وضوئه باق مورد حکم می شود در این جمله، یعنی المعلل می شود، و موضوع تعلیل هم می شود الیقین بالوضوء، خوب الیقین بالوضوء با این وضوئه باق عرفا یکی هستند، هر دو وضوء سابق را می گویند که یکی می گوید باقی است یکی می گوید تو یقین به او داشتی، اینجا می گویند در موضوع تعلیل مورد را شما تکرار کردی لذا عرف الغاء می کند خصوصیت مورد را، اما این دلیل ندارد که اینجوری باشد، دلیل ندارد اینجور باشد که ان لم یستیقن انه نام فوضوئه باق لانه یقینٌ بالوضوء و الیقین بالوضوء لاینقض بالشک، مورد عبارت از این است که ان لم یستیقن انه نام لایجب علیه الوضوء، بعد هم که تعلیل ذکر کردند گفتند لان هذا الرجل متیقن بوضوئه، متیقن بوضوئه شد حد اوسط، و حد اوسط در کبری تکرار باید بشود دیگر، می شود والمتیقن بالوضوء لاینقض یقینه بالشک، اینجا دیگر معنا ندارد بگوئیم خصوصیت مورد است، نخیر در حد اوسط اخذ شد یقین به وضوء، و حد اصغر که مورد هست الرجل است نه الیقین بالوضوء.

 اقول: انصافا مطالب درستی هست.

یقع الکلام فی الجواب الرابع عن شبهة اختصاص صحیحة زرارة باستصحاب الوضوء غدا انشاء الله.